

صحبت از اختلالات رفتاری و روانی و ریشه‌کنی آنها در جامعه‌است که ما با جامعه سالمی روبرو شویم. مسئله اختلالات رفتاری در این فرم جدید برخورد جدیدی که روانشناسی و روانپزشکی با مسائل رفتاری دارد گفته میشود که شروع اختلالات رفتاری معمولاً از کودکی است و ادامهاش تا سنین بلوغ و بعد از آن گاهی ادامہ پیدا میکند. شخصیت‌های متکامل این فکر مطرح میشود که اگر ریشه اغلب اختلالات در کودکی آغاز میشود یا ریشه در ارتباطات زمان کودکی دارد البته اینکه من می‌گویم اغلب معنی‌اش این نیست که اختلالات عضوی که هیچ ارتباطی با مسائل کودکی ندارد یک ضربه مغزی یا یک نارسانی عملی سلول‌های مغز یا یک عفونت مغزی یا یک عقب ماندگی ذهنی ژنتیک وارثی. این که مسلم است ارتباطی با مسائل ارتباطی و سطحی کودک ندارد من منظورم آن قسمت نیست بلکه بیشتر مسائل عاطفی و بیشتر آن بحثی است که تحت عنوان نروز NERVOUS دسته بندی میشود نروز هایشتر اختلالات رفتاری نیستند که ریشه در روابط محیطی و مسائل محیطی و رفتاری دارند و غالباً ریشه اساسی‌اش از طرز رفتار در زمان کودکی و مسائل محیطی زمان کودکی گرفته میشود. صحبت حالا اینستکه ما این شناختی را که از اختلالات روانی داریم واکثراً آنرا منوط می‌کنیم که در زمان کودکی شروع میشود، این اهمیت را دارد که ما تشخیص سریع این اختلالات را در دوره کودکی بدهیم باین دلیل که اگر پیشگیری از دوره کودکی



بهبود روانی

شروع بشود دوفایده دارد یکی اینکه آدمی به بزرگی میرسد درحالیکه دیگر مختل نیست و سلامتش راکسب کرده ومی تواند کارایی و راندمان لازم را به جامعه بدهد ویکی کم خرج تراست برای اینکه مسائل راه راجد را آغاز ما بآن روبرو شویم با اندک فعالیت درمانی و مسائلی که لازم است برای ریشه کنی یک اختلال می توانیم حلش کنیم ولی وقتی که مزمن شد و به بزرگی رسید آنوقت باید مخارج زیادی را متحمل بشوید ونتیجه کم . اینکه شروع بیماری از کودکی است . مسئله پیشگیری دراین سن هم از نظر مخارج کم وهم از نظر سرعت ونتیجه ای که در بهبودی دارد مطرح می شود .

در گذشته گفته می شد کودک یک موجود قابل انعطاف است در آن سیستم روانشناسی قدیم یعنی مثل موم می ماند توی دست شما به هر جورش که بخواهید می توانید در او تغییر بدهید و به هر گونه که می خواهید می توانید روی او اثر بگذارید و حک کنید اما در روانشناسی دینامیک وجدید صحبت از این نیست که کودک تو مشت است و هر جور که دلتان می خواهد درش می آورید ، اینجور نیست یعنی یک عامل حیاتی و زنده و دارای دفاع است که در برابر هر رفتار اجتماعی و فردی عکس العمل نشان میدهد چیزی که هست شاید این عکس العملها متفاوت است با آن چیزی که ما در ذهنمان داریم یا شبیه رفتارهای بزرگها می خواهیم مقایسه اش بکنیم . ولی اینجور نیست که این موجود انسانی که کوچک است ولی انسان است یعنی در حقیقت یک انسان کوچک است یک بزرگ کوچک است هیچ فرق دیگری ندارد .
بنابراین توجه داشته باشید که اگر این عنصر را یعنی این کودک را بعنوان یک

عنصر دینامیک و در حال رشد و دارای عکس- العمل نسبت به مسائل رفتاری بشناسیم اینجاست که مسئله از همان آغاز کودکی و توجه به مسائل رفتاری برای تاءمین بهداشت روانی و سلامت فکری از آغاز کودکی مطرح میشود . همینطور که در مسائل جسمی و تامین سلامت بدنی اگر قسمتهای مختلف بدن با هم هماهنگی نکنند و تطابق نداشته باشند اختلالات جسمی پیدا میشود در مسائل روحی و ذهنی لازم است تا مابه سلامت فکر برسیم یعنی در حقیقت ما باید در انگیزه های غریزی کودک یک تعادل داشته باشیم ، اگر این انگیزه ها منحرف شد و شما با اختلال رفتاری مواجه هستید طبیعتاً اینجوری است که وقتی غریزه در جهت طبیعی جریان پیدا میکند و رشد می کند شما با یک رفتار سالم روبرو هستید و وقتی که منحرف میشود شما با یک رفتار غیر عادی روبرو هستید . گاهی در این انحراف غرایز یک واپس زدگی ، عقب راندن بوسیله شخص بعنوان انتخاب یک مکانیزم یک وسیله دفاعی در برابر این انحرافی که حاصل شده ، پیدا میشود ، که این ظاهر مسئله را حل می کند و ما را از انحراف باز میدارد ولی خود این روشی که برای جلوگیری از انحراف بکار رفته خودش انحراف است .

مکانیزم دفاعی همان چیزی است که اسمش اصلاً " مرض است . توجه بفرمائید که اگر ما بتوانیم با مسائل رفتاری کودکان با توجه به این ریشه یابی که غالباً " انحرافات از مسیر حرکت غرایز صورت گرفته روبرو بشویم ، آنوقت راه مبارزه با آنها برابمان آسانتر میشود . در این قسمتی که من دارم راجع به انحرافات

دارد مخصوصاً " جامعه های سنتی و مخصوصاً " جامعه در شرق که خانواده بعنوان یک واحد بسته مثل زنجیری که حلقه هائی به هم دارد در کشورهای سنتی اعضای خانواده حلقه های یک زنجیر مرتبط بهم هستند . روابط خانوادگی منافع اقتصادی را تحت الشعاع قرار می دهد . یعنی یک فامیل بعنوان یک واحد تولیدی بحساب می آید ، آنطور که معمولاً در غرب است یک خانواده بعنوان یک واحد مستقل که اقتصاد هم جزئی از آن است ولی تحت الشعاع مسائل خانواده قرار میگیرد ، در چنین خانواده - هائی وجود بیماری روانی در یکی از اعضا دیگران را تحت تأثیر قرار میدهد ، یعنی یک

غرائز صحبت می کنم ، مسلماً توجه داریم که سهم بزرگی از بیماری های روانی کودکان جزو این گروه نیستند ، مثلاً " عقب ماندگی های ذهنی که سهم بزرگی از اختلالات روانی کودکان را تشکیل میدهد درست است که جزو مسائلی است که در بهداشت روانی زمان کودکی باید با آنها توجه بشود ولی درارتباطات محیطی و عاطفی کمتر علت یابی میشوند. در زمینه عقب ماندگی های ذهنی بیشتر مسائل جسمی و ارگانیک وارثی است تا مسائل محیطی البته فقر ، تغذیه بد ، کمبود پروتئین ، کم شدن تحرکاتی که برای آگاهی لازم است ، همه اینها میتواند ایجاد عقب ماندگی های نسی بکند ولی عقب - ماندگی های خفیف و آنهائی که در بین گروههای مرزی و بینابین هستند بیشتر عوامل محیطی مطرح است ، بنابراین در این بخش یعنی در عقب ماندگی های ذهنی که سهم زیادی از اختلالات رفتاری کودکان ما را دارد ، اگر بتوانیم زود متوجه عقب ماندگی ذهنی آنها باشیم با شناختی که از نظر علمی امروز نسبت به این مسائل وجود دارد و اندازه گیری سطح هوشی بچه ها و ارزیابی وضع رفتاری آنها می توانید آنها را کلاسه بکنید ، تقسیم بندی بکنید و وقتی که تقسیم بندی حاصل شد مطابق با این تقسیم بندی به همه شان سرویس بدهید و اکثر اینها یعنی از گروه متوسط به بالا تعلیم پذیر هستند و می توانند با قرار گرفتن در یک تعلیمات استثنائی تبدیل به آدمهای خودکفائی بشوند که هم بار از روی دوش خانواده برداشته شود و هم در جامعه بتوانند بار سبکی از جامعه را هم بردارند . در وضع فعلی که جامعه بشری



حلقه را که شما تکان بدهید همه حلقه ها صدایشان در می آید از آنجائی که خانواده بین خودشان جدائی قائل نمیشوند ، همانطور که کلیه ماها اینطور هستیم ، بیماری یک فرد بیماری عموم افراد خانواده را بدنبال

به پزشک مراجعه میکند ، حاضر نیست بچه را متحمل بشود در صورتیکه یک مادر ایرانی تا وقتی که میتواند تحمل میکند ، آنوقتی که دیگر نتوانست به پزشک مراجعه میکند . اینجاست که غالباً در کلینیک با بچه‌های بیمار روبرو هستیم که بیماریهای مزمن را دارند نه بیماریهایی که شروع شده مراجعه سریع کودکان عادی به طبیب یکی از توصیه‌های اساسی بهداشت روانی کودکان است علی‌الغالب که سبب رفتار غیر عادی در کودکان میشود همانطور که عرض کردم همیشه یک علت جسمی نیست یعنی دستگاه‌های مختلف بدن طفل وقتی مختل میشود ممکن است به اختلال رفتار منتهی بشود ولی خیلی مواقع عوامل محیطی اش ارتباطاتی که والدین باهم دارند ، یا مریبان و همسالان کودک با او دارند ، می‌تواند منشاء تاثیر باشد و یک رفتار غیرعادی را بوجود بیاورد و گاهی ترکیب این دو عامل جسمی وهم عامل روحی می‌تواند اینکار را بکند . بنابراین عوامل اجتماعی مثل فقر ، کمبود غذایی ، عدم تحریک استعدادها یا عدم امکانات لازم برای اینکه هرکسی از استعدادهایش بهره‌برداری کند و همچنین عوامل خانوادگی در اینها می‌تواند موجب نارسائی‌های جسمی باشد . مثل وقتی که سلول‌های مغزی این نارسائی را نشان می‌دهند . اگر این مسائل در علت شناسی رفتار - های غیر عادی مورد بحث قرار می‌گیرند خودش یک توصیه‌ای را بدنبال می‌آورد ، اینکه فقط روانپزشکان و پزشکان نیستند که باید در این مسائل دخالت کنند ، روان پزشک و روانشناس و مددکار اجتماعی مسئول امور تربیتی و مددکار و خانواده همه باید در یک گروه به جنگ رفتاری بروند .

خواهد داشت و سعی خواهند کرد که آن را حتی - المقدور یعنی آدم بیمار را از همسایگان و بقیه مخفی نگه دارند و تا آنجائی که می‌توانند از مراجعه به پزشک و بیمارستان خودداری می‌کنند . مخصوصاً " در مورد بچه ها این امر صادق‌تر است ، چون همه فکر میکنند هنوز وقت دارد برای معالجه . اصلاً پوشاندن اینکه یکی از حلقه‌های داخل خانواده معیوب شده در اختلالات روانی هنوز در فرم فرهنگی ما مطرح است اینجاست که می‌بینیم دیر مراجعه میشود . عدم مراجعه به پزشک در کودکان بعلت اینکه فکر میکنند وقت کافی هنوز برای معالجه شان هست بیشتر است . البته قبول داریم که در این سالهای اخیر کنجکاوی مردم نسبت به مسائل روانی بیشتر شده است و بهمین نسبت نیازشان بیشتر شده - با آشنا شدن با مسائل و شاید جایش همین سمینارها و این نوع آگاهی دادن - هاست که ما باید بکوشیم حالا که مردم کنجکاو شدند مسائل را بگیرند و بفهمند که بچه عقب مانده با بچه‌های عادی چه فرقی دارد یا رفتار عادی با رفتار غیر عادی چه فرقی دارد ، ما در دادن این آگاهی به آنها بعنوان یک وظیفه بهداشت روانی باید کمک بکنیم ، البته این وظیفه را وقتی با کشورهای پیشرفته و فرهنگ غربی مقایسه می‌کنیم یک تفاوت اساسی دارد در فرهنگ غربی بعلت اینکه این آگاهی بالاست بنابراین افراد خانواده زودتر متوجه اختلالات رفتاری کودکان میشوند . دوم اینکه تحمل یک مادر غربی با فرهنگ غربی نسبت به یک مادر شرقی نسبت به پذیرش و تحمل اختلالات رفتاری کودکان کمتر است . یعنی او بمحض اینکه بچه دچار اختلال رفتاری میشود بی‌طاقت میشود و